

یک دیدار، چند دیدگاه

مصاحبه با فرانکلین لوئیس

دیدار فائزه هاشمی با هم‌بند پیشین بهائی خود، فریبا کمال‌آبادی، واکنش‌های گسترده‌ای در میان ایرانیان داخل و خارج از کشور در پی داشته است. آسو با چند تن از روشنفکران و فعالان بهائی و غیربهائی در این باب گفت‌وگو کرده است. در ششمین مصاحبه از این مجموعه، فرانکلین لوئیس، استاد زبان کرسی و رئیس دپارتمان زبان‌ها و تمدن‌های خاور نزدیک در دانشگاه شیکاگو، دیدگاه خود را درباره‌ی این دیدار با خوانندگان در میان می‌گذارد.

آسو: دیدار فائزه هاشمی با فریبا کمال‌آبادی عکس‌العمل‌های مثبت و منفی زیادی در پی داشته است. نظر شما، که یک بهائی غربی هستید، درباره‌ی این دیدار چیست؟

فرانکلین لوئیس: صحبت درباره‌ی دیانت بهائی و ملاقات با بهائیان در ایران همیشه تابو بوده است و هیچ وقت انتظار نداشتیم که افراد دولتی و سرشناس، به صورت علنی با بهائیان معاشرت کنند، به خصوص با بهائیان زندانی. ما تا به حال چنین مواردی نداشته‌ایم. بنابراین اتفاق بسیار جالب و مهمی است. در تاریخ آمریکا می‌توانیم مسئله سیاه‌پوستان در دهه‌ی ۱۹۶۰ را با این اتفاق مقایسه کنیم. در دهه‌ی ۱۹۶۰، عده‌ای از سفیدپوستان با عده‌ای از سیاه‌پوستان با اتوبوس به جنوب ایالات متحده آمریکا سفر کردند، قانون ایالت‌های جنوبی آمریکا که جداسازی سیاه‌پوستان و سفیدپوستان بود، به این ترتیب عمداً شکسته شد. به همین علت، عده‌ی زیادی در آمریکا مجبور شدند با مسئله‌ی تفکیک سیاه‌پوستان و سفیدپوستان روبرو شوند و بیشتر درباره‌اش فکر کنند. عکس‌العمل مردم و خشونت زیادی که در پی این سفر اتفاق افتاد، نشان داد که افراد تا چه حد تعصب نژادی داشتند. در مورد این ملاقات [فائزه هاشمی با فریبا کمال‌آبادی] در ایران، فکر می‌کنم [عکس‌العمل‌ها] نشان می‌دهد که بخشی از جامعه‌ی ایران تا چه حد هنوز گرفتار تابوی صحبت با بهائیان هستند. بنابراین، مطرح شدن این قضیه در مطبوعات بسیار جالب و مثبت است. [همچنین عکس‌العمل] سیاست‌مداران و یا فعالان حقوق بشر و یا وکلایی که از جامعه بهائی دفاع کردند و به خاطر همین دفاع قانونی خودشان به زندان فرستاده شدند، [هم بسیار جالب است]. بسیاری از ایرانی‌ها که قبلاً درباره این موضوع فکر نمی‌کردند حالا راجع به این قضیه فکر می‌کنند. نتیجه مثبتی که در دیدار خانم هاشمی رفسنجانی با خانم کمال‌آبادی می‌بینم بیشتر در این جنبه است.

به نظر می‌رسد آگاهی وجدان سفیدپوستان لیبرال آمریکا باعث شد که از حقوق سیاه‌پوستان دفاع کنند. الان هم بخش بزرگی از جامعه‌ی روشنفکری قدم جلو گذاشته و از حقوق بهائیان دفاع می‌کند. چه چیز باعث این دفاع شده است؟ آیا ریشه در آگاهی دارد؟

حتماً آگاهی زیاد شده است. کسانی که به ملاقات بهائی‌ها می‌روند و یا در دادگاه از آنها دفاع می‌کنند، انتخاب کرده‌اند که درگیر این مسئله شوند. یعنی مجبور نبوده‌اند که به این نحو خودشان را به خطر بیندازند. فکر می‌کنم که این پدیده‌ی جدیدی است و علتش هم شکستن تابویی است که قبلاً به آن اشاره کردم. طبیعتاً در تمام دنیا اوضاع عوض شده است و همه دربارہی اقلیت‌ها بیشتر فکر می‌کنیم و نگران‌شان هستیم. این در همه‌ی کشورها زیاد شده است و در سطح بین‌المللی، سازمان‌هایی مثل سازمان ملل متحد و دیگر انجمن‌های حقوق بشری، این مسائل را مطرح می‌کنند و سعی می‌کنند برای این مسائل و مشکلاتی که در کشورهای مختلف گریبانگیر اقلیت‌ها است، راه حلی پیدا کنند. طبیعتاً ایرانی‌ها هم به این موضوع آگاه شده‌اند. در آمریکا هم خیلی از جوانان وقتی به دانشگاه می‌روند از لحاظ شغلی دوست دارند رشته‌ای را انتخاب کنند که به بهبود این مسائل (حقوق اقلیت‌ها) کمک کند. یا وکیل می‌شوند و یا سیاست بین‌الملل می‌خوانند. می‌توانیم به طور کلی بگوییم که وقت آن رسیده است که به این مسائل رسیدگی شود و در تمامی دنیا آگاهی زیاد شده است، در ایران هم همچنین. اما علاوه بر این حالت کلی، می‌توانیم بگوییم که ایرانیان از پنجاه سال پیش که به خارج می‌رفتند تا درس بخوانند، با قوانین و طرز فکر در کشورهای مختلف، از جمله در آمریکا [آشنا شدند]. این همان وقتی بود که در آمریکا به مسئله‌ی تبعیض نژادی پرداخته می‌شد. ایرانی‌ها هم [در این قضایا] شرکت کردند و تجربه‌هایی را به ایران بردند. علتش هم این است که ایرانیان در بیرون ایران به طور کلی به مسائل دگراندیشی، مسائل قانونی دیگر کشورها و دغدغه‌های جوانان در کشورهای دیگر بیشتر دقت می‌کنند. در نتیجه وقتی به ایران می‌روند هم به این مسائل بیشتر توجه می‌کنند.

حدود ۱۶۰ سال از آغاز آیین بهائی می‌گذرد. در تمام این مدت به این جامعه ظلم شده و خودش را در حاشیه دیده است. الان با وجود همه‌ی مشکلاتی که برای بهائیان وجود دارد به نظر می‌رسد که این تابو در حال شکستن است. آیا این ملاقات و حمایتی که از آن شده در تاریخ ۱۶۰ ساله‌ی دیانت بهائی و ایران یک نقطه‌ی عطف است؟

صد در صد. من فکر می‌کنم وقتی که اقلیتی در یک کشوری تحت فشار است، اگر مطبوعات و در نتیجه گفت‌وگوهای عادی و روزانه‌ی مردم که عضو آن اقلیت نیستند به شرایط حاکم بر آن اقلیت پردازد، از آنجایی که مردم به طور کلی بدجنس نیستند، در نتیجه تحولی بطئی در فکر جامعه ایجاد می‌شود. همین حالت در سال‌های اخیر برای بهائیان که همیشه زیر فشار قانونی و تبعیض و خشونت بوده‌اند [اتفاق افتاده است]. مردم ایران شاهد این فشارها بوده‌اند. و این‌ها باعث همدردی عده‌ی قابل ملاحظه‌ای شده است. برای آینده مثبت است و در مقایسه با گذشته هم الان می‌توانیم احساس کنیم که چنین تغییری پیش آمده است.

شما یک بهائی هستید و در آمریکا زندگی می‌کنید و از مسائل ایران آگاه هستید. آیا جامعه‌ی بهائی با این تغییر هم‌گام است؟ برای جامعه‌ی بهائی چه توصیه‌ای دارید؟

برای من به عنوان کسی که در آمریکا نشسته‌ام، پیشنهاد دادن برای جامعه بهائی در ایران سخت است. به خاطر اینکه با شرایط زندگی آنها آشنا نیستم. می‌توانم درباره وضعیت خودم صحبت کنم. در زمان انقلاب ایران شروع به یادگیری زبان فارسی کردم و بعد ادبیات فارسی. در سال‌های اول تحصیل، می‌ترسیدم به ایرانیان غیر بهائی بگویم من بهائی هستم. به خاطر اینکه این یک تابو بود و شاید طرز تفکر آنها نسبت به من عوض می‌شد. الان چنین احساسی ندارم و می‌بینم که همکاران و جوانان و دانشجویان و کسانی که تازه از ایران به آمریکا می‌آیند، اصلاً نسبت به بهائیان دید منفی ندارند. شاید بعضی‌ها هنوز دارند ولی من به طور کلی می‌توانم با جرئت بگویم که یک تحول اساسی در طرز فکر ایرانیان صورت گرفته است. طرز فکر من هم نسبت به این مسئله به خاطر تغییر آنها عوض شده است. هم من و هم آنها عوض شده‌ایم و الان در جایی مشترک هستیم که برخورد با ایرانیان غیر بهائی خیلی راحت‌تر است.

عجیب است که این اتفاق در زمان حکومتی افتاده که بیش از هر حکومت دیگری نسبت به بهائیان بدبین است و در حقشان ظلم می‌کند.

بله. در آمریکا هم چنین حالتی بود. آزادی کامل سیاه‌پوست‌ها در همان ایالت‌های جنوبی به دست آمد؛ همان جایی که قانون علناً می‌گفت سیاه‌پوستان با سفیدپوستان آزاد و مساوی نیستند. وقتی این شرایط برای خود اقلیت غیر قابل تحمل می‌شود، برای کسانی که دلشان پاک است هم سؤال می‌شود که چرا ما با عده‌ای خاص اینطور رفتار می‌کنیم؟ حالا چه اقلیتی مذهبی باشد، چه اقلیتی نژادی و چه اقلیتی جنسی. بعد از مدتی مردم به خاطر اعمال خشونت نسبت به بعضی دیگر این سؤال برایشان پیش می‌آید.

الان به طور کلی هم یک بهائی و هم یک مسلمان از پیامدهای این قبیل ملاقات‌ها طبیعتاً می‌ترسند، برای همین هم ممکن است از چنین دیدارهایی پرهیز کنند. چه پیشنهادی دارید که این قبیل ملاقات‌ها ادامه پیدا کند و این هسته‌ی آشتی که درست شده رشد کند؟

سؤالی است که درباره‌ی سیاه‌پوستان در آمریکا هنوز جواب کاملی ندارد. این مسئله زمان می‌برد. مسائل اجتماعی به سرعت حل نمی‌شوند. [سفرهای آزادی](#)^۱ از سال ۱۹۶۱ شروع شد و سیاه‌پوستان و سفیدپوستان از شمال به جنوب می‌رفتند. در جنوب سفیدپوستان بیشتر مورد حمله‌ی بدنی قرار گرفتند و چند نفر از آنها هم در این راه کشته شدند. واقعاً باید از کسانی مثل عبدالفتاح سلطانی و نسرين ستوده و شیرین عبادی ممنون باشیم که با وجود آگاهی از عواقب دفاعشان از بهائیان حاضر شدند از حقوق مدنی و شهروندی بهائیان در دادگاه‌های ایران دفاع کنند. باید ممنون باشیم به خاطر تصمیم‌هایی که می‌گیرند، استقامتی که می‌کنند. ابراز چنین باورهایی کار راحتی نیست. هر

^۱ Freedom rides

کسی که چنین تصمیمی در چنین شرایطی بگیرد و در ملاء عام از یک اقلیت دفاع کند فرد خیلی شجاعی است. این شجاعت را باید غنیمت شمرد. اگر بهائی‌ها یا هر اقلیت دیگری زیر فشار هستند، آن فشار انتخابی نیست ولی کسانی که به دفاع آنها می‌آیند، انتخاب می‌کنند که خودشان را در خطر بیندازند و این مسئله‌ی مهمی است. اگر این افراد نباشند، بقیه‌ی جامعه نمی‌توانند به این نتیجه برسند که این فشار، ظلم بوده است و فکری برای دگرگون کردن این شرایط کنند. البته هنوز هم سیاه‌پوستان می‌گویند که گرفتار این مسائل هستند و اوضاع خیلی هم بهتر نشده است. این مسئله‌ای است که شاید حتی صد سال دیگر هم مطرح باشد. به شجاعتِ خانم هاشمی باید افتخار کنیم. عواقب دیدار با خانم کمال‌آبادی برای خانم هاشمی غیر منتظره نبوده است و می‌دانسته که چنین چیزی قرار است پیش بیاید. جمهوری اسلامی باعث زندان رفتن این افراد و شکل گرفتن این روابط شد. ارج نهادن به این روابط انسانی که در زندان پدید آمد، توسط ایشان، مهم بود. خانم هاشمی رفسنجانی مجبور نبود که این کار را بکند و خودش را به خطر بیندازد. با این انتخاب، او لایق عنوان «قهرمان اجتماعی» است.